

تفسیر مآثور در نگاهی گذرا

علی علیزاده

چکیده:

یکی از روش‌های تفسیر قرآن تفسیر روایی است؛ یعنی با استفاده از روایات صادر شده از معصومان به تفسیر قرآن پردازیم. در این مقاله به دلایل و شواهد تفسیر مآثور پرداخته شده و از ضرورت آن سخن به میان آمده است. آسیب‌های تفسیر مآثور از دیگر مباحث این مقاله است که در آن به افراط‌گری در تفسیر روایی پرداخته شده و راه‌حلی نیز ارائه شده است.

نویسنده در پایان نمونه‌هایی از روایات تفسیری در تفسیر ابوالفتح رازی را نقل نموده است. کلید واژه‌ها: تفسیر مآثور، ظواهر قرآن، آسیب‌های تفسیر مآثور، قرآنیون، اخباریون، تفسیر روض‌الجنان.

مقدمه

تفسیر عبارت است از بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای متعال از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره.

توضیح آن‌که قرآن به زبان «عربی مبین» نازل شده و روش محاوره‌ای آن بر اساس اصول عقلایی رایج در محاورات است. در محاورات عقلایی هر کلامی می‌تواند از دو مرحله از معنا برخوردار باشد:

الف. مراد استعمالی: هر کلامی از واژگانی ترکیب یافته است که مجموع هیئت تک تک و ترکیبی آنها در کنار اصول محاوره، معنایی را ظاهر می‌سازد که به آن مراد استعمالی گویند.

ب. مراد واقعی و جدی: به معنایی گفته می‌شود که گوینده آن را اراده کرده است؛ چه با مراد استعمالی مطابق باشد و یا مطابق نبوده و معنایی جز آن را اراده کرده باشد.

مطابق اصول عقلایی حاکم بر محاوره، چنان‌که مراد جدی گوینده غیر از مراد استعمالی باشد،

باید با آوردن قراین پیوسته و یا گسسته آن را بیان کند و در غیر این صورت، شنونده به همان ظهوری که از معنای استعمالی به دست می‌آید، بسنده خواهد کرد و همان در حق او حجت است. قرآن مجید همچون سایر عقلا، کلامش برخوردار از دو مرحله یاد شده بوده، و در بیشتر آیات قرآن، مراد جدی آن غیر از مراد استعمالی‌اش است.^۱

قرآن قرآینی را که دلالت بر مراد جدیش می‌کند، غالباً در سایر آیات و یا در احادیث معصومان و یا در برهان‌های عقلی نهاده است.

واژه «اثر» در اصطلاح به معنای گوناگونی تعریف شده است و مراد ما از آن، تنها همان معنای مترادف با «حدیث» است، بنابراین «تفسیر مأثور» تفسیری است که در آن آیات قرآن توسط احادیث تفسیر می‌شوند و مراد جدی خداوند را آشکار می‌کنند.

ضرورت فهم مراد جدی آیات قرآن توسط احادیث از خود قرآن و سنت قطعی و سیره عملی مسلمانان در تمام دوران‌ها، به دست می‌آید.

۱. تاریخچه رجوع به بیانات معصومان علیهم‌السلام در فهم قرآن

نزول قرآن به ضرورت محیط جغرافیایی به زبان عربی مبین و در قالب سوره‌های کوچک آغاز گردید، و محور پیام‌های آن دعوت به توحید و یکتاپرستی از یک سو و مبارزه با شرک و بت پرستی از سوی دیگر بود و آیاتش خبر از معاد، قیامت، روز جزا، پاداش بهشت برای موحدان و کیفر دوزخ برای کافران و مشرکان می‌داد. این سخنان برای مردمان آن سرزمین قابل فهم و درک بود؛ به همین خاطر، گروهی بدان ایمان می‌آوردند و گروه دیگر، یا از روی جهالت و نادانی و یا با در خطر دیدن منافع مادی و دنیوی خود، به مخالفت با آن می‌پرداختند.

نتیجه‌ای که از دوران آغازین نزول قرآن به دست می‌آید، عبارت است از این که ظواهر مفاهیم سوره‌های آغازین قرآن و معانی آن، برای مردمان آن دوران، چه آنان که به دین اسلام گرویده بودند و چه آنانی که به شرک و کفر خویش پافشاری می‌کردند، روشن بوده و آن را می‌فهمیدند و اساساً این فهم و درک آنان از قرآن بود که حجت را بر آنها تمام می‌کرد.

با گذشت زمان و نزول سوره‌ها و آیات فروان و با انس مسلمانان به تدبر و تفهم معانی قرآن، رفته رفته پرسش‌هایی پیش رویشان نمایان می‌شد که فهم پاسخ آن نیازمند توضیح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود؛ از قبیل معانی آیاتی که در ارتباط با امور غیبی همچون حوادث قیامت، بهشت و دوزخ، فرشتگان، حساب و کتاب اعمال و نیز فهم معارف متعالی قرآن از قبیل صفات ذاتی و افعالی الهی، که برایشان تازگی داشت؛ زیرا آنان از مفهوم علم، قدرت، غضب، رضا، حب و بغض و... معانی را که درک می‌کردند، متناسب با خصوصیات مخلوقات بود، نه ذات لایتناهی و لایتغیر الهی.

با هجرت پیامبر اسلام به مدینه و گسترش اسلام به دورترین نقاط جزیره العرب و پیش آمدن حوادث جدید و افزایش مسلمانان، آیات زیادی از قرآن به تناسب حوادث و نیازها در موضوعات مختلف عبادی و اقتصادی و حقوقی و سیاسی نازل شد که فهم جزئیات آنها نیازمند بیان پیامبر ﷺ بود و این روند تا پایان حیات نبی گرامی اسلام ادامه داشت و با به پایان رسیدن دوران زندگانی پیامبر ﷺ نقطه عطفی در تاریخ اسلام پیدا شد و مسلمانان درباره جانشینی پیامبر ﷺ به دو دسته تقسیم شدند؛ گروهی - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می داد و مسأله جانشینی پیامبر ﷺ را انتخابی می دانستند - پایه گذار مکتب خلفا گردیدند. و گروه دیگر - که در ظاهر اندک و مغلوب این میدان بودند و مسأله جانشینی پیامبر را امری انتسابی از جانب خدا می دانستند که توسط پیامبر ﷺ در غدیر خم ابلاغ شده بود - مکتب اهل بیت را تشکیل می دادند. با پیدایش این دوران، فهم و تفسیر قرآن با مشکلاتی روبه رو شد و ضرورت هایی را می طلبد که نتیجه این دوران بود. با به قدرت رسیدن مکتب خلفا، وجود روایات زیادی که بیانگر زمینه نزول آیات قرآن بودند و برخی از آنها در اثبات حقانیت مکتب اهل بیت ﷺ وارد شده بودند و برخی هم موجب تقبیح و رسوایی دیگران بودند، با شعار «حسبنا کتاب الله» مهجور گردیدند.

در کتاب بصائر الدرجات در روایتی - که از امیر المؤمنین ﷺ نقل شده است - به این حقیقت اشاره دارد:

عن زاذان قال : سمعت علياً يقول : ما من رجل من قريش جرت عليه المواسي إلا وقد نزلت فيه آية أو آيتان تقوده إلى الجنة أو تسوقه إلى النار ...^۲

نیز از ابوذر ﷺ روایت شده که:

أنه لما توفي رسول الله ﷺ جمع علي بن أبي طالب القرآن وجاء به إلى المهاجرين والانصار وعرضه عليهم، كما قد أوصاه بذلك رسول الله ﷺ، فلما فتحه أبو بكر خرج في أول صفحة فتحها فضائح القوم، فوثب عمر و قال : يا علي! أردده فلا حاجة لنا فيه، فأخذة علي بن أبي بكر وانصرف ...^۳

ولی مسأله تنها به اینجا ختم نشد، بلکه گسترش اسلام به سرزمین های دور و مسلمان شدن ناآشنایان به زبان عربی و تاریخ و حوادث دوران پیامبر ﷺ و پرسش های پی در پی آنان برای فهمیدن آیات قرآن، و نیز وجود دشمنان دیرین اسلام، و تحریف شدن اسباب نزول آیات و ورود اسرائیلیات توسط عوامل نفوذی یهود، تفسیر و فهم قرآن از مسیر دوران پیامبر منحرف گردید. اهل بیت ﷺ که مفسران واقعی قرآن بودند، در برابر این انحرافات ساکت نماندند و تلاش فراوانی برای حفظ محتوای قرآن نمودند.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۸۸ ح ۲۵.

۳. همان، ج ۱۰۱، ص ۴۲، ح ۲.

۲. ویژگی‌های وحیانی قرآن

ساختار اعجاز‌آمیز محاورات قرآن به گونه‌ای است که که فهم لایه‌هایی از آیات آن نیازمند بیان پیامبر ﷺ است؛ چنان‌که در خود قرآن تصریح بدان شده است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ^۴.

آن ویژگی‌ها در سه جهت نهفته است:

۱-۲. ویژگی‌های گوینده وحی: از خداوند سخنی جز حق صادر نمی‌شود. اگر خداوند سخنی بگوید که در ظاهر با واقعیت‌های بیرونی ناهماهنگ باشد، این سخن باید به گونه‌ای معنا شود که این ناهمخوانی را برکنار کند. به همین خاطر نیازمند بیان پیامبر ﷺ است:

وفي رواية ان الصادق عليه السلام قال لابي حنيفة لما دخل عليه : من انت؟ قال: أبو حنيفة، قال ﷺ: مفتي اهل العراق؟ قال: نعم. قال: بما تفتيهم؟ قال: بكتاب الله. قال ﷺ: وانك لعالم بكتاب الله، ناسخه و منسوخه، ومحكمه و متشابهه؟ قال: نعم. قال: فاخبرني عن قول الله - عزوجل -: وَقَدَرْنَا فِيهَا أَلْسِنًا سَبِيْرًا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ^۵، اي موضع هو؟ قال أبو حنيفة: هو ما بين مكة والمدينة. فالتفت أبو عبد الله إلى جلسائه، و قال: نشدتكم بالله! هل تسرون بين مكة والمدينة ولا تأمنون على دمانكم من القتل، وعلى اموالكم من السرقة! فقالوا: اللهم نعم. فقال أبو عبد الله: ويحك يا أبا حنيفة! ان الله لا يقول الا حقاً اخبرني عن قول الله - عزوجل -: وَمَنْ نَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا^۶، اي موضع هو؟ قال: ذلك بيت الله الحرام. فالتفت أبو عبد الله إلى جلسائه وقال: نشدتكم بالله! هل تعلمون ان عبد الله بن الزبير وسعيد بن جبیر دخلاه فلم يأمنوا القتل؟ قالوا: اللهم نعم. فقال أبو عبد الله ﷺ: ويحك يا أبا حنيفة! ان الله لا يقول الا حقاً. فقال أبو حنيفة: ليس لی علم بكتاب الله، ... قال: انما انا رجل عالم بمباعت الانبياء. قال ﷺ: فاخبرني عن قول الله لموسى وهارون حين بعثهما إلى فرعون: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى^۷ و «لعل» منك شك؟ قال: نعم. قال: وكذلك من الله شك إذ قال: «لعله»؟ قال أبو حنيفة: لا علم لی ... و قال ﷺ: تزعم انك تفتي بكتاب الله ولست ممن ورثه ... وتزعم انك عالم بمباعت الانبياء ...^۸

همان‌گونه که ملاحظه گردید، در ظاهر، میان مفاد آن دو آیه با واقعیت‌های بیرونی ناسازگاری دیده می‌شود که اگر گوینده آن جز خداوند بود، نسبت باطل و دروغ بودن به سخن یاد شده می‌دادیم؛ ولی چون از خداوند صادق صادر شده است، بنابراین نیازمند تأویلی است که راسخان در علم از آن

۴. سوره نحل، آیه ۴۴.

۵. سوره سباء، آیه ۱۸.

۶. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۷. سوره طه، آیه ۴۴.

۸. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱۵.

۲-۲. ویژگی پیامبر اسلام به عنوان مخاطب قرآن: نبی گرامی اسلام و هر پیامبر الهی از ویژگی‌هایی برخوردارند که سایر انسان‌ها فاقد آن هستند؛ همچون عصمت آنان در دریافت وحی و ابلاغ وحی و عمل به وحی، و علم و دانش خاص الهی آنان و توانایی بر انجام معجزات و نیز ناتوانی شیطان در تصرف و تسلط بر آنان و پاکی آنان از آلودگی‌های اخلاقی و گناه و تسلیم پذیری محض آنان در برابر خدا و محبوبیت بالایشان در نزد خدا و برخی ویژگی‌های دیگر.

وجود این ویژگی‌ها در پیامبر اسلام ﷺ موجب می‌شود که در مواجهه با ظاهر برخی از آیات قرآن ابهاماتی نمایان گردد که فهم آن نیازمند بیان پیامبر ﷺ است؛ همچون آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر شک داشتن پیامبر در برخی از معارف قرآن می‌کند و این با مقام عصمت ایشان و علم و یقین او نمی‌سازد. پیامبری که پیام آور حقایق یقینی است، چگونه می‌تواند خود بدان شک داشته باشد؟ و یا آن دسته از آیاتی که ظاهر آن دلالت می‌کند که کوتاهی‌هایی از پیامبر ﷺ در ابلاغ وحی و یا عمل نمودن به آن، صادر شده و به همین خاطر مورد عتاب الهی قرار گرفته است .

این‌گونه آیات با عصمت پیامبر ﷺ ناهمخوانی دارد و فهم آن نیازمند بیان پیامبر و وارثان علمی حضرت‌اند؛ به طور نمونه، مأمون از امام رضا علیه السلام در باره عصمت پیامبران پرسش‌هایی کرده که یکی از آنها در باره برخی از همین قبیل خطابات در قرآن بود:

قال المأمون: لله درك أبا الحسن! فاخبرني عن قول الله - عز وجل - : «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ». قال الرضا علیه السلام: هذا مما نزل بآياك اعني واسمعي يا جاره خاطب الله - عز وجل - بذلك نبيه واراد به امته وكذلك قوله تعالى: «لَسِينُ أَشْرَكَتْ لَيَحْطَبُنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». وقوله - عز وجل - : «وَلَوْلَا أَنْ تُبَيِّنَنَّكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا».

چنان‌که در روایت باقرین علیه السلام پیامبر هر گونه شک و تردیدی را از خود نفی کرده است :

إبراهيم بن عمير رفعه إلى أحدهما في قول الله - عز وجل - لنبية علیها السلام: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ». قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا أشك ولا أسأل.^۹

همان‌گونه که در این نمونه روایات گذشت، ویژگی‌های پیامبر اسلام ﷺ به عنوان مخاطب قرآن، موجب ابهام‌هایی در فهم برخی از آیات می‌گردید که نیازمند بیان و توضیح راسخان در حقایق قرآن بود.

۲-۳. ویژگی‌های اعجازی کلمات و جملات و معانی و معارف قرآن: کلمات و جملات قرآن، اگرچه در قالب اصول و قواعد محاورات رایج در میان عقلا نازل شده است، ولی معانی بلند آن و

معارف متعالی‌اش و نیز جاودانگی پیام‌های او به عنوان آخرین کتاب الهی و معجزه بودنش و برخی از خصوصیات دیگرش، ویژگی به قرآن داده‌اند که فهم برخی از معانی و معارف آن بدون تفسیر پیامبر ﷺ و وارثان علمی او، امکان‌پذیر نیست؛ به طور نمونه، موضوعات فروانی از احکام عبادی و قضایی و اقتصادی و سیاسی و حکومتی و حقوق فردی و اجتماعی در قرآن به طور سر بسته آمده‌اند، که تفصیل جزئیات آن توسط معصومان بیان شده است. و نیز شناخت معانی و یا مصادیق برخی موضوعات قرآنی، همچون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، جری و تطبیق، امور غیبی و

پرسش‌های فروانی که در باره همین موضوعات از پیامبر ﷺ و وارثانش شده، مؤید این سخن‌اند و روایاتی که بر غیر ممکن بودن فهم قرآن بدون مراجعه به ائمه علیهم‌السلام تأکید دارند و تفسیر به رأی را مورد سرزنش قرار داده‌اند. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث احتجاجه على الصوفية، لما احتجوا عليه بآيات من القرآن في الايثار والزهد، قال: ألكم علم بناسخ القرآن و منسوخه، و محكمه و متشابهه الذي في مثله ضل من ضل، و هلك من هلك من هذه الامة؟ قالوا: أو بعضه، فأما كله فلا. فقال لهم: فمن ههنا اتيتم، و كذلك أحاديث رسول الله صلى الله عليه وآله - إلى أن قال: - فبئس ما ذهبت إليه و حملتم الناس عليه من الجهل بكتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه وآله و أحاديثه التي يصدقها الكتاب المنزل، و ردكم إليها لجهالتكم و ترككم النظر في غريب القرآن من التفسير، (و الناسخ، و المنسوخ) و المحكم و المتشابه و الأمر و النهي - إلى أن قال: - دعوا عنكم ما اشتبه عليكم مما لا علم لكم به، و ردوا العلم إلى أهله توجروا و تعذروا عند الله، و كونوا في طلب ناسخ القرآن من منسوخه، و محكمه من متشابهه، و ما أحل الله فيه مما حرم، فانه أقرب لكم من الله، و أبعد لكم من الجهل دعوا الجهالة لاهلها، فان أهل الجهل كثير، و أهل العلم قليل، و قد قال الله: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^{۱۰}.

عن جابر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا جابر ان للقرآن بطناً و للبطن ظهراً ثم قال: يا جابر و ليس شيء أبعد من عقول الرجال منه، ان الآية لتنزل اولها في شيء و اوسطها في شيء، و آخرها في شيء، و هو كلام متصل يتصرف على وجوه^{۱۱}.

۳. راز گرایش به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر قرآن

۱ - ۳. پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله - که آشنا به تمام معانی و معارف قرآن بود - به فرمان الهی تمامی آن علوم را - برای علی عليه السلام به ارث گذاشت و آن حضرت به امامان پس از خود سپرد. به همین جهت، آنان تنها کسانی‌اند که به تمام حقایق قرآن شناخت دارند و معنای این سخن که آنان مخاطب اصلی قرآن‌اند، همین است. در اینجا به نمونه هایی از این دسته روایات اشاره می‌کنیم:

۱۰. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۸۳، ح ۳۳۵۴.

۱۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۲.

جابر گوید:

سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: ما من احد من الناس يقول انه جمع القرآن كله كما انزل الله الا كذاب، و ما جمعه و ما حفظه كما انزل الله الا على بن ابي طالب و الائمة من بعده. ^{۱۲}

و ابي الصباح گوید :

والله لقد قال لي جعفر بن محمد علیه السلام : ان الله علم نبيه صلی الله علیه و آله التنزيل والتأويل ، فعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله علياً علیه السلام ثم قال : و علمنا والله... ^{۱۳}

و اصبح بن نباته از امير المؤمنين علیه السلام روايت می کند که آن حضرت فرمود:

ما من شيء تطلبونه إلا و هو في القرآن ، فمن اراد ذلك فليساألني عنه . ^{۱۴}

و سدیر از ابي عبد الله علیه السلام روايت می کند که فرمود:

علم الكتاب كله - والله - عندنا ، علم الكتاب كله - والله - عندنا . ^{۱۵}

۲ - ۳ . منابع علمی اهل بیت علیهم السلام : بنابر روایاتی که در این زمینه وارد شده، گنجینه علم الهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او به اهل بیت علیهم السلام سپرده شده است. این موضوع از گستره علم آنان در همه زمینهها حکایت دارد. نزد آنان کتابهایی است که برخوردار از علوم الهی است ؛ همچون: مصحف علی علیه السلام و کتاب جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و افزون بر آن از علوم الهامی برخوردار بوده و محدث به حدیث فرشتگان اند .

أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : قال الله - تبارك و تعالی - استكمال حجتي على الاشقياء من امتك من ترك ولاية علي و الاوصياء من بعدك ، فإن فهم سنتك و سنة الانبياء من قبلك ، وهم خزاني علي علمي من بعدك ، ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لقد أنبأني جبرئيل علیه السلام بأسمائهم و أسماء آبائهم . ^{۱۶}

أبي بصير قال : دخلت على أبي جعفر علیه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله صلی الله علیه و آله . قال : نعم . قلت : رسول الله صلی الله علیه و آله وارث الانبياء ، علم كما علموا . قال لي : نعم . ^{۱۷}

عدة من أصحابنا منهم عبد الاعلى و أبو عبيدة و عبد الله ابن بشر الخثعمي سمعوا أبا عبد الله علیه السلام يقول : إني لا أعلم ما في السماوات و ما في الارض ، و أعلم ما في الجنة ، و أعلم ما في النار ، و أعلم ما كان و ما يكون . قال : ثم مكث هنيهة فرأى أن ذلك كبر على من سمعه منه فقال : علمت ذلك من كتاب الله - عز و جل - ، إن الله - عز و جل -

۱۲ . بصائر الدرجات ، ص ۲۱۳ .

۱۳ . وسائل الشیعة ، ج ۷۲ ، ص ۱۸۲ ، ح ۳۳۵۰ .

۱۴ . همان ، ج ۷۲ ، ص ۱۸۲ ، ح ۳۳۵۱ .

۱۵ . همان ، ج ۷۲ ، ص ۱۸۱ ، ح ۳۳۵۴۷ .

۱۶ . الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ ، ح ۴ .

۱۷ . همان ، ج ۱ ، ص ۴۷۰ ، ح ۳ .

یقول: «فیه تبیان کل شیء». ۱۸

۴. مقصود از تفسیر مآثور

آنچه از تفسیر مآثور در ذهن تداعی می‌شود، روایاتی است که در تفسیر واژه و یا جمله‌ای از یک آیه و یا کل آیه روایت شده‌اند و یا سخنی از معصوم صادر شده و سپس به آیه‌ای از قرآن استشهد شده است؛ ولی، بنابر آموزه‌های امامان علیهم‌السلام تمامی سخنان آنان در توضیح و تفصیل و پرده برداری از معانی و معارف قرآن است؛ چه در ذیل آیه‌ای آمده باشد و چه مستقل از آیه‌ای بیان شده باشد. در کتاب الکافی از ابي‌الجارود روایت شده است که:

قال أبو جعفر علیه‌السلام: إذا حدثتكم بشيء فاسألوني عن كتاب الله، ثم قال في حديثه: إن الله نهى عن القيل والقال وفساد المال وكثرة السؤال. فقالوا: يا ابن رسول الله! وأين هذا من كتاب الله؟ فقال: إن الله - عز وجل - يقول في كتابه: «لَا حَیْرَ فِی كَثِیْرٍ مِّنْ بَعْثِنَهُمْ...»، و قال «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِیْمًا» وقال «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ سَسْؤُكُمْ». ۱۹

بنابراین، در تفسیر قرآن نباید تنها به روایات تفسیری بسنده نمود، بلکه باید با دقت در همه روایات و بکارگیری از اصول و قواعد فقه الحدیثی، روایات مرتبط با آیات را جمع‌آوری نموده، با استفاده از آنها به تفسیر آیات پرداخت.

۵. شناخت روش اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر قرآن و موارد آن

۱- ۵. جنبه آموزشی: با مراجعه به روایات تفسیری، دانسته می‌شود که برخی از روایات آنان توصیه به فهم قرآن از طریق روش‌های شناخته شده رایج در محاورات عقلاست که در واقع، مخاطبان را به حجیت ظواهر قرآن ارشاد می‌کنند. در این دسته از روایات، آنان دلیل فهمشان از قرآن را از طریق مراجعه به نکته‌های ادبی زبان عربی و فرهنگ محاوره‌ای عرب‌ها معرفی می‌کنند، و از این طریق، به مخاطبان می‌فهمانند که فهم ظواهر قرآن و لایه‌هایی از آن برای آشنایان به زبان عربی امکان‌پذیر بوده، و در حق آنان حجت است.

علي بن إبراهيم، عن أبيه، ومحمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة قال: قلت لابي جعفر علیه‌السلام: ألا تخبرني من أين علمت و قلت: إن المسح ببعض الرأس، و بعض الرجلين؟ فضحك، ثم قال: يا زرارة! قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نزل به الكتاب من الله لان الله - عز وجل - يقول: «فَاعْشَبُوا وُجُوهَكُمْ» فعرفنا أن الوجه كله ينبغي أن يغسل، ثم قال: «وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» ثم فصل بين الكلام، فقال: «

۱۸. همان، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲.

۱۹. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۰۳، ح ۵۰.

وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» فرعنا حين قال : « بِرُءُوسِكُمْ »، أن المسح ببعض الرأس لمكان الباء ، ثم وصل الرجلين بالرأس كما وصل اليدين بالوجه : فقال ، « وَأَزْجَلَكُمْ إِلَى الْكُفَّيْنِ » فرعنا حين وصلها بالرأس أن المسح على بعضها، ثم فسر ذلك رسول الله ﷺ للناس فضيعوه، ثم قال : « فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِثْلَهُ » فلما وضع الوضوء إن لم تجدوا الماء أثبت بعض الغسل مسحاً، لأنه قال : « يُرْجُوهُكُمْ » ثم وصل بها « وَأَيْدِيكُمْ » ثم قال : « مِثْلَهُ » أي من ذلك التيمم لأنه علم أن ذلك أجمع لم يجر على الوجه لأنه يعلق من ذلك الصعيد ببعض الكف ولا يعلق ببعضها ، ثم قال : « مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ (في الدين) مِّنْ حَرَجٍ » والحرَج الضيق .^{٢٠}

در حدیثی که شخصی با دیدن برخی تناقضات ظاهری، در حقانیت قرآن به تردید افتاده بود و پرسش‌هایی از امام علی^{علیه السلام} در آن باره پرسیده بود، و امام^{علیه السلام} در پاسخ فرمود :

وأما قوله : (وما كان ربك نسيا)، فإن ربنا - تبارك و تعالی - علواً كبيراً ليس بالذي ينسى ولا يغفل بل هو الحفيظ العليم ، وقد يقول العرب في باب النسيان : قد نسينا فلان فلا يذكرنا أي أنه لا يأمر لنا بخير ولا يذكرنا به .

و نیز در فقره دیگری از حدیث آمده است :

فقال^{علیه السلام} : وأما قوله : «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» يخبر أنه لا يصيبهم بخير ، وقد تقول العرب : والله ما ينظر إلينا فلان ، وإنما يعنون بذلك أنه لا يصيبنا منه بخير ، فذلك النظر ههنا من الله تعالی إلى خلقه ، فنظره إليهم رحمة منه لهم .

وأما قوله : «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ» فإنما يعني بذلك يوم القيامة أنهم عن ثواب ربهم محجوبون.^{٢١}

و در برخی موارد توصیه آنان در فهم قرآن، مراجعه به فهم عقلی است .

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد^{علیه السلام} ، قال : حدثنا محمد ابن الحسن الصفار ، عن محمد بن عيسى ، عن المشرقي ، عن عبد الله بن قيس عن أبي الحسن الرضا^{علیه السلام} قال : سمعته يقول : (بل يدها مبسوطتان) فقلت : له يدان هكذا ، وأشرت بيدي إلى يده ، فقال : لا ، لو كان هكذا لكان مخلوقاً .^{٢٢}

٢-٥. جنبه تبیینی: دسته کثیری از روایات جنبه توضیحی و تبیینی دارند و بدون بیان معصومان^{علیهم السلام} جزئیات حقایق کثیری در موضوعاتی از قرآن - که به طور سر بسته آمده‌اند، ناشناخته باقی می‌مانند. موضوعات احکام عبادی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، معارف غیبی و متعالی، ارزش‌های اخلاقی فردی و اجتماعی، شناساندن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، بیان وجوه و

٢٠. الکافی، ج ٣، ص ٣٠، ح ٤.

٢١. التوحید، ص ٢٥٤، ح ٥.

٢٢. التوحید، ص ١٦٨، ح ٢.

نظایر در قرآن، جری و تطبیق، توضیح اسباب و شأن نزول و تبیین بطن آیات و جز از آنها که با مراجعه به تفسیرهای مآثور می‌توان به تک تک آنها دست یافت.

۶. آسیبهای تفسیر اُثری

۱- ۶. احادیث ساختگی: جایگاه مقدس و والای حدیث از نگاه دشمنان اسلام پنهان نماند و برای آنان گران آمد و آنها را به تلاش بر شکستن حریم حدیث واداشت. در آغاز، تلاششان را معطوف به شکستن تقدس و حجیت حدیث کردند و با بیان این‌که پیامبر ﷺ انسانی است همچون سایر انسان‌ها و دارای تغییرات روحی، ممکن است سخنی را از روی سهو و خطا و یا حب و بغض شخصی و یا خشم گفته و پس از آرام شدن پشیمان شده باشد.

عبد الله بن عمرو گوید:

من هر آنچه که از پیامبر ﷺ می‌شنیدم می‌نوشتم و غرضم حفظ احادیث بود. قریش مرا از آن بازداشتند و گفتند: آیا هر آنچه که از پیامبر ﷺ می‌شنوی، می‌نویسی در حالی‌که پیامبر ﷺ انسانی است که در حالت خشم و خشنودی سخن می‌گوید؟!

عبد الله گوید:

من از نوشتن دست برداشتم و جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کردم و ایشان با انگشت خود اشاره به دهانش کرد و گفت: بنویس، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، از آن (دهانم) جز سخن حق بیرون نمی‌آید.^{۲۳}

آنان، پس از شکست از تلاش نافرجام خویش، دست به وضع و جعل حدیث زده، با نسبت دادن سخنان باطل به پیامبر قصد داشتند اسلام را از مسیر منحرف سازند. علی ﷺ می‌گوید:

در همان دوران پیامبر ﷺ، دروغ‌هایی را به او نسبت دادند، تا آن‌که در خطبه‌ای فرمود: کسی که دروغی را به من نسبت دهد، جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود.^{۲۴}

از سوی دیگر، یهودیان که از تحریف قرآن ناامید شدند، عقاید باطل خویش را توسط به ظاهر مسلمان‌شدگانی همچون کعب‌الاحبار و وهب بن منبه برای تازه‌مسلمانان بی‌خبر از معارف اسلام نقل نمودند و برخی از آنها را به خود پیامبر ﷺ نسبت دادند و برخی دیگر را بدون نسبت دادن به پیامبر ﷺ نقل نمودند ولی برای تأیید سخنان خویش حدیث‌ساختگی را نقل کردند که پیامبر ﷺ گفته‌است:

حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج؛^{۲۵} از بنی اسرائیل روایت کنید و باکی بر آن نیست.

بدین طریق، اسرائیلیات در میان احادیث و تفاسیر مآثور جای باز کرد. از سوی دیگر، برخی

۲۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۳۶۴۶.

۲۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۱.

۲۵. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۳۶۶۲.

جریان‌های افراطی با نفوذ در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به ساختن احادیث غلوآمیز پرداختند و با جعل احادیثی مبنی بر تحریف قرآن، آیاتی از قرآن را با تغییرات در الفاظ و یا افزودن کلماتی بر آنها و به ائمه علیهم‌السلام منسوب نمودند.

وجود احادیث ساختگی در میان روایات، زایشگاه جریان تفریطی در میان برخی از اندیشمندان جهان اسلام گردید که بعدها به نام «القرائون» شناخته شدند. این گروه هر گونه فهم و تفسیر قرآن را بی نیاز از مراجعه به بیانات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام می‌دانند و تمامی معارف قرآن و جزئیات آن را بدون مراجعه به بیان معصومان علیهم‌السلام تفسیر می‌کنند.

۲-۶. جریان افراطی در تفسیر مآثور: گروهی که به نام «اخباریون» شناخته شده‌اند، هرگونه فهم از قرآن را بدون مراجعه به ائمه علیهم‌السلام باطل دانسته، کلام وحیانی قرآن را بیرون از اصول حاکم بر محاورات عقلایی می‌دانند و حجیت ظواهر قرآن را نمی‌پذیرند. عمده دلیل آنان برخی روایات است که، به ظاهر، دلالت دارند که در فهم قرآن تنها باید به بیان معصومان علیهم‌السلام مراجعه کرد و عقل‌های انسان‌های عادی از فهم قرآن عاجزند.

اشکال این گروه آن است که: اولاً، در دوران آغازین نزول قرآن و خواندن آیات آن برای مشرکان، به گواهی شواهد تاریخی، گروهی از آنان تنها با شنیدن آیات، شیفته قرآن می‌شدند و دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌پذیرفتند و برخی هم با فهم معارف آن، منافع مادی و فرهنگی خویش را در خطر می‌دیدند و به مخالفت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرداخته و بر آن با فشاری می‌کردند؛ این در حالی بود که هیچ بیانی هم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفسیر آیات به آنان نمی‌رسید. با وجود این چگونه می‌توان چنان ادعایی داشت؟!.

ثانیاً. با روایاتی که توصیه به فهم و تدبر در قرآن می‌کنند، چه باید کرد؟
ثالثاً. خود قرآن تأکید دارد که به گویش عربی مبین نازل شده است و مخالفانش را به تحدی با آن فرا می‌خواند، چنانچه ظواهر قرآن قابل فهم برای عقل‌های عادی نباشند، این فرا خوانی لغو خواهد بود.

رابعاً. احادیثی که قرآن را میزان برای شناختن احادیث ساختگی از احادیث واقعی معرفی می‌کنند، دلالت دارند که قرآن برای غیر معصومان علیهم‌السلام قابل فهم بوده و حجت است.
به نظر می‌رسد که مشکل آنان در آنجاست که به بزنگاه آن دسته از روایات، درست پی نبرده، دچار این اشتباه شده‌اند.

۷. راه در امان ماندن تفسیر مآثور از روایات ساختگی

برای این کار نیازمند به کارگیری قواعد علوم حدیث هستیم. در اینجا، با نگاهی گذرا، به دو مبحث مهم می‌پردازیم: مبحث اول، این‌که از جهت «سند»، کدام دسته از احادیث می‌توانند در تفسیر قرآن

حجیت داشته، قرینه‌ای برای مراد جدی در فهم قرآن باشد. مبحث دوم، آن‌که از جنبه «متن» کدام گروه از احادیث می‌توان برای فهم مراد حقیقی قرآن بهره جست .

۱-۷. در کتب اصول فقه و علوم حدیث، به صورت گسترده، از قطعی یا ظنی بودن صدور احادیث از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بحث شده است و از آنجا که نقل اخبار متواتر از معصومان قطع آور و یقینی است و نیز وجود قراین یقینی به همراه اخبار آحاد، آنها را هم قطعی و علم آور می‌کند، لذا حجیت آنها ذاتی است. این دسته از روایات - که صدور آنها از معصوم قطعی است - در فهم مراد جدی از قرآن کار برد دارند و به عنوان قرینه گسسته آیات باید از آنها استفاده شود.

دسته دیگری از احادیث آحاد هستند که صدور آنها از معصومان قطعی نبوده، بلکه ظنی هستند و موافقان و مخالفانی در حجیت و یا عدم حجیت آنها در طول تاریخ حدیث شناسی داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین دلیل حجیت آنها سیره عقلاست. عقلا خبر واحدی را که از فرد موثقی گزارش شده می‌پذیرند و بر مفاد آن صحه می‌گذارند.

سخن اینجاست که پس از پذیرش خبر واحد، به نقل موثق، بحث دیگری مطرح است، و آن این‌که از آنجا که مباحث عقیدتی و کلامی از اموری هستند که آدمی هنگامی بدان‌ها باور دارد که برایش قطعی و یقین آور باشند. چون خبر واحد گمان آور و ظنی است، بنابراین، نمی‌توان از خبر واحد به عنوان دلیل در مباحث عقیدتی بهره جست و چون اعتقاد به قرآن از اموری است که باید بدان باور یقینی داشت، لذا از اخبار آحاد در قرآن نمی‌توان استفاده کرد و حجیت نخواهد داشت.

این دلیل، اگر چه تا اندازه‌ای سخن درستی است، اما مشکلی دارد و آن این‌که بحث استفاده از اخبار آحاد در قرآن در یک ردیف نیست، بلکه باید چند مطلب را از هم گسست :

۱-۱-۷. در اعتقاد به اصل صدور قرآن از جانب خداوند، نه تنها نمی‌توان به احادیث ظنی تکیه کرد، بلکه نمی‌توان به احادیث قطعی هم تکیه کرد؛ زیرا اگر به طور قطع هم بر ما ثابت شود که پیامبر ﷺ فرموده است: قرآن سخن خداست، اول کلام خواهد بود که چرا ما باید این ادعا را بپذیریم. حتی اگر خود قرآن هم بدون بینة روشن این ادعا را داشته باشد، پذیرفته نیست؛ بلکه باید دلیل و بینة قطع آور بر مدعایش داشته باشد (که البته اعجاز قرآن خود مهم‌ترین دلیل بر آن است).

بنابراین، بحث از حجیت و عدم حجیت اخبار آحاد در اصل اعتقاد به کلام خدا بودن قرآن از باب سالبه به انتفای موضوع بوده، بیرون از این مبحث خواهد بود .

۲-۱-۷. مطلب دیگر آن که موضوعات قرآنی مختلف بوده، برخی در دایره بوده‌ها و نبوده‌ها و حق و باطل و مسائل اعتقادی است و برخی هم در زیرمجموعه بایدها و نبایدهای اخلاقی و برخی هم در موضوع احکام عملی آمده است و بخش زیادی از قرآن را قصه‌های پیامبران و صالحان و ستمگران فرا گرفته است. افزون بر آنها، مثل‌های فروانی هستند که در جای جای قرآن آمده‌اند . بنابراین، دلیل یاد شده، تنها در بخشی از موضوعات قرآنی پذیرفتنی است؛ نه همه آن .

۷-۲. بحث از متن حدیث در دایره «فقه الحدیث» قرار می‌گیرد. وجود احادیث ساختگی و ابهامات موجود در فهم احادیث واقعی، دانشمندان اسلام شناس را بر آن داشت که دست به دامن اصول و قواعدی شوند که این مشکلات را حل کنند، مجموع این اصول، شاخه‌ای از علوم حدیث را به وجود آورند که «فقه الحدیث» نام گرفت.

الف. عرضه حدیث به قرآن، یکی از مهم‌ترین قواعد فقه الحدیث است. از آنجا که قرآن، معصوم از هر گونه خطا و باطل است، معیار متقنی برای محک زدن درستی احادیث است. چنانچه قرآن مخالف مفاد حدیث باشد، حدیث مردود بوده، از حجیت ساقط گردیده و کنار گذاشته می‌شود. البته این قاعده شامل احادیثی می‌شود که قرآن آنها را رد کرده باشد، ولی نسبت به احادیثی، دیگر نمی‌تواند دلیلی بر نفی حجیت و کنار گذاشتن حدیث باشد.

ب. عرضه حدیث به سنت قطعی و متواتر معصومان علیهم‌السلام چنانکه حدیثی مخالف سنت قطعی باشد، از حجیت ساقط شده و کنار گذاشته می‌شود در همین زمینه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لا یصدق علینا الا بما یوافق کتاب الله و سنة نبیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

ج. عرضه حدیث به عقل سلیم و مقتضیات عقلی از آنجا که عقل سلیم و مقتضیات و مسلمات عقلی یک حجت شرعی است که قرآن و سنت قطعی ارشاد بدان داشته و بر آن تأکید می‌نمایند. در قرآن آمده:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ. ^{۲۶}

و در حدیثی آمده است که ابن‌سکیت از ابوالحسن علیه‌السلام پرسید:

امروز (دورانی که پیامبر و معجزه وجود ندارد) حجت بر مردم کیست؟ حضرت در پاسخ گفت: عقل، با عقل است که راست و دروغ‌گویی مدعیان گوینده از جانب خدا دانسته می‌شود. ^{۲۷}، بنابراین، چنانکه حدیثی مخالف عقل باشد، همچون احادیثی که خداوند را دارای جسم می‌شناساند، کنار گذاشته می‌شود و از اعتبار ساقط می‌گردد.

د. عدم مخالفت حدیث با مسلمات و واقعیات تاریخی.

ه. عدم مخالفت حدیث با ضروریات دین و مذهب.

و. توجه به موافقت حدیث با تقیه.

ز. توجه به مقاصد عمومی و روح دین:

۲۶. سوره زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۲۷. الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۰.

مقصد اصلی در دین اسلام هدایت به سوی خداوند است و تمامی عناوین اعتقادی و اخلاقی و اوامر و نواهی برای تحقق این حقیقت گفته شده‌اند؛ حال چنان‌که حدیثی با روح مقاصد دین ناسازگار و ناهمخوان باشد، کنار گذاشته می‌شود.

ح. مخالفت حدیث با مسلمات علمی.

ط. توجه به فضای صدور حدیث.

ی. توجه به خانواده حدیث.

مقصود از خانواده حدیث، احادیثی هستند که در موضوع خاصی صادر شده است و می‌تواند در

نقد و یا شرح و فهم حدیث ما را یاری دهد.

ک. توجه به نقل به معنا بودن حدیث.

ل. توجه به تقطیع احادیث.

م. عرض حدیث بر اتفاق امت؛

چنان‌که حدیثی با موضوعی که شیعه و سنی بر آن متفق هستند، مخالف باشد، از اعتبار ساقط شده و کنار گذاشته می‌شود.

۷. در پایان، به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت از مفسر فرهیخته شیخ ابوالفتوح رازی به نمونه‌هایی از تلاش‌های فقه‌الحدیثی او در تفسیر *روض الجنان* - که تفسیر روایی به معنای صحیح آن است - می‌پردازیم. بیشترین قواعد و اصولی که وی برای فهم دقیق احادیث معصومان و شناخت احادیث ساختگی از آنها بهره جسته است عبارت‌اند از: عرضه حدیث به محکمت قرآنی، مسلمات عقلی، سنت قطعی، مسلمات و واقعیات تاریخی، مسلمات شرعی، ضروریات مذهب و مقاصد عمومی دین و شریعت.

روش جناب شیخ ابوالفتوح در شرح و فهم حدیث به گونه‌ای است که تا آنجا که حدیثی قابل تأویل به معنای صحیحی باشد، آن را کنار نگذاشته و به تأویل آن می‌پردازد و در این راه از قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره بهره جسته و حدیث را به معنایی که با مقاصد شریعت و دین اسلام و مکتب اهل بیت سازگار باشد، تأویل می‌برد:

۱. **وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ؛**

و از شرّ زنان دمنده در بندها بر سبیل سحر.

اما شرّ ایشان و اثر آن از آنجا باشد که کسی اعتقاد کند که آن را اثری خواهد بودن، از آن اعتقاد ممکن بود که رنجی به دل او رسد. و اما چیزی بدهد تا کسی بخورد که خدای تعالی عادت رانده است که عند آن رنجی و بیماری بدهد، آنکه [بباید] و ایهام فگند که این رنج به سحر و فسون و دمیدن من است.

و اما آنچه قصاص روایت کردند که دختران لبید بن اعصم الیهودی رسول را ﷺ جادوی کردند و

پاره‌ای از موی او و دندانهای چند از شانه او بستند و رشته‌ای بگرفتند و یازده گره بر او زدند و در بعضی چاه‌ها بنهادند در زیر سنگی، و رسول از آن بیمار شد و موی او بریزید، تا در خواب بدید که: دو فریشته با یکدیگر بگفتند بر بالین او و او مطلع شد بر آن. و امیر المؤمنین علی را و زبیر عوام را بفرستاد تا بر آوردند و آن بندها بگشاد، و هر گاه که بندی بگشاد سبک‌تر می‌شد. چون بندها تمام بگشاد، جمله رنج بر خاست و نیک شد.

این را اصلی نیست، برای آن که (۱: مخالفت با عقل) مخالف ادله عقل است، و (۲: مخالفت با قرآن) نیز اگر تسلیم کنند که در حق جز رسول به ایهام رنجی برسانند، در حق رسول نشاید، برای آن که مشرکان در حق رسول به دروغ این طعن زدند و گفتند: «إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا»، پس آن طعن راست شود. (۳: مخالفت ویژگی‌های خاص پیامبران الهی) دگر آن که مسحور مخبل باشد و ناقض عهد و مؤوف، و این بغایت تنفیر بود.

(۴: تأویل آن به وجه صحیح) اما اگر گویند: جهودان از این معنی چیزی کردند، و لکن اثری نبود آن را و خدای رسول را بر آن اطلاع داد تا این حدیث آشکارا کرد بر ایشان، این روا باشد و در این نوعی معجز باشد از اخبار به غیب. اما بیرون از این روا نباشد از این وجوه که گفته شد. ۲۸

۲. وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ،

عایشه گفت: رسول ﷺ يك شب اشارت کرد به ماه و گفت: هذا الغاسق إذا وقب فتعوذي بالله منه؛ این غاسق است پناه به خدای ده از او. ابو هریره گفت: الغاسق، النجم إذا طلع. عبد الله عباس و حسن و مجاهد و قتاده و محمد بن کعب گفتند: یعنی اللیل، از شر شب چون در آید. ابن زید گفت: ثریا إذا وقع، چون بیوفتد.

و تأویل این اقوال آن باشد: که رسول ﷺ از جهت وحی مطلع شده باشد بر آفاتی و امراضی که آن سال خواست بودن عند طلوع بعض النجوم. ۲۹

۳- وَقَلَدَ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا...،

آنکه خدای تعالی حکایت کرد فعل ایشان را که زلیخا به یوسف همّت کرد و یوسف نیز همّت کرد به زلیخا، اما أصحاب حدیث و حشویان گفتند: شیطان بیامد و يك دست بر پهلوی این نهاد و يك دست بر پهلوی آن دگر، و ایشان را جمع کرد در يك خانه، و چون ایشان با يك دیگر حاضر آمدند، زلیخا چندانی مراودت و مخادعت کرد و تضرع و لابه که یوسف را نرم کرد و یوسف اجابت کرد او را و عزم کرد بر معصیت. و همّت هر دو را بر يك وجه تفسیر کردند و آن عزم است. گفتند: هر دو بر معصیت عزم درست کردند و یوسف ﷺ جلس منها مجلس الخائن، او از زلیخا آن جا بنشست که جای خیانت کنندگان و جای زانیان باشد و کار میان ایشان تا حلّ سراویل برسید و چون یوسف عزم

۲۸. تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، ص ۴۷۴.

۲۹. همان، ص ۴۷۳.

درست کرد بر معصیت و خواست تا با او خلوت کند، خدای تعالی برهانی به او نمود، و آن برهان را - علی قولهم الفاسد - به چند وجه تفسیر کردند: یکی آن که جبریل بانگ بر او زد و او را بترسانید و منع کرد، و قولی دگر گفتند: فریشته‌ای بانگ بر او زد و گفت: نام تو در آسمان از جمله صدیقان است و پیغامبران و جای تو در زمین جای خیانت کنندگان است. و قولی دگر به روایتی دگر که دریچه‌ای پیدا شد و صورت یعقوب پدید آمد از او انگشت می‌کشت بر او بر وجه تهدید.

و به روایتی دگر آن‌که: فرشته‌ای بر صورت یعقوب از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنان که آب پشت او به پیشانی بیرون آمد.

و از این تزهات و محالات، آنچه عقل و شرع و قرآن و اخبار، پیغامبران خدای را از آن منزّه کرده است، و این هیچ بنزدیک ما روا نیست بر پیغامبران علیهم السلام از آن جا که ایشان معصومان و مطهرانند و پاکیزگان، و صغیره و کبیره بر ایشان روا نیست از آن جا که أدله عقل دلیل کرده است بر عصمت ایشان، چه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منقر بود مکلفان را از قبول قول ایشان و استماع وعظ ایشان، و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشان است و امتثال امر و اجابت دعوت ایشان، آنچه قدح کند در آن، واجب بود که حق تعالی ایشان را از آن معصوم و منزّه دارد، و تجویز زنا، که من اکبر الکبایر است و أعظم الخطایا و امهات الذنوب است واجب بود که از آن منزّه باشند که حظاً او در تنفیر بغایت و نهایت است.^{۳۰}

۴. قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ - الآية،

عثمان عقیان روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت: ان الله لا یجمع الخمر و الایمان فی جوف امرء أبداً، گفت: خدای تعالی جمع نکند ایمان و خمر در دل هیچ کس.

و معنی آن است که (۱) حکم نکند به ایمان هیچ شارب خمر چون خمر خورد و مستحل باشد آن را، و این است تأویل هر خبر که آید متضمن آن که حکم شارب خمر چون حکم کافر کرده است، چنان که فرمود: شارب الخمر کعابد الوثن و مدمن الخمر کعابد الوثن، یعنی اذا شربها مستحلاً لها، و استحلال خمر و هر محرّمی شرعی که باشد کفر است به اتفاق، (۲) و در این خبر تأویل دگر روا باشد که گفت: شارب خمر چون بت پرست است، یعنی عقاب او بشدت و سختی چون عقاب وثن باش تشبیه از این وجه باشد نه از وجه دوم، (۳) و نیز روا بود که تشبیه از آن وجه باشد که از او تبرّأ باید کردن و با او مصافات و مخالفت و مخالطت نباید کردن و از او هجران و کرانه باید گرفتن چنان که از عابد وثن.

و واجب نباشد در دو چیز که یکی را به یکی تشبیه کنند که آن تشبیه از همه وجه باشد، بل از یک وجه روا باشد، نبینی که گوید: فلان کالأسد و کالبحر و کالبدر، و محال است گفتن که این تشبیهات هست الا من وجه واحد، یکی از شجاعت و یکی از سخاوت و یکی از جمال، و از این

گذشته محال است که گویند، همه چیز مشبه با مشبه به ماند.

(۴) دگر آن که: بنزدیک ما عبادت و ثن کفر نیست، علامت کفر است، چه کفر از افعال قلوب باشد و افعال جوارح هیچ کفر نباشد. و روا بود که شرب خمر از بعضی مردمان در بعضی اوقات چنان افتد که علامت کفر باشد تا خبر بر ظاهر خود بود- و الله اعلم. ۳۱

۵. و ابو هریره روایت کرد که، يك روز رسول ﷺ گفت صحابه را که: دانی که مفسلان امت که باشند؟ ما گفتیم که: آنان که مالی ندارند. گفت: نه، مفسلان امت من آنان باشند که در دنیا ظلم کنند بر مردمان، این را بزنند و آن را دشنام دهند و مال این بستانند، فردا در قیامت چون مقاضه خواهند، آن جا زر و سیم نباشد، حسنات ظالم بگیرند و به مظلوم دهند تا او مفسل بماند، با سیئات به دوزخ برند.

و تأویل خبر آن باشد که: تفسیر حسنات بر اعواض کنند، یعنی، اعواض آلام او بردارند و به مظلوم دهند، چه به ادله عقل درست شده است که به عمل کسی دیگری را ثواب ندهند و نیز به ادله شرع از قرآن و اخبار- مقطوع علیها- لا بد این خبر را تأویل باید، و تأویل این است که گفته شد، چه عوض به مثابت اروش جنایات است و قیمت متلفات. ۳۲

۶. قوله: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ،

بعضی مفسران گفتند، سبب نزول آیت آن بود که: چون ابوطالب را وفات نزدیک رسید، رسول ﷺ به بالین او آمد او را گفت: یا عمّ إنك اعظم الناس على حقًا و احبهم الي، گفت: ای عمّ! در همه جهان آن حق که تو راست بر من کس را نیست، و آن دوستی که تو را در دل من است کس را نیست، و حق تو بر من از حق پدرم بیشتر است، مرا به کلمتی یاری ده، یعنی کلمه شهادت، ابوجهل حاضر بود و عبد الله بن امیه، گفتند: ترغیب عن ملة عبد المطلب؟ ابو طالب گفت: انا على دين عبد المطلب.

و به روایتی دیگر آن است که، او را گفتند: یا اباطالب! نه ما از تو همه عمرت شنیدیم که تو گفتی من بر ملت ابراهیم ام؟ گفت: گفتم، و امروز همین می گویم و من بر ملت ابراهیم ام. رسول ﷺ گفت: لا جرم استغفار می کنم برای تو، پس رسول ﷺ استغفار می کرد برای او این آیت آمد،

(۱: مخالفت با مسلمات تاریخی) و این باطل است از آن جا که اتفاق است که این سورت به آخر عهد رسول آمد و آخر عمر او، و ابوطالب در ابتدای اسلام فرمان یافت این هر دو اتفاق است، (۲: تأویل حدیث وجه اتفاق امت) دیگر آن که: اگر این حدیث درست باشد، این دلیل ایمان ابو طالب کند نه دلیل کفر او، برای آن که چون گفت من بر دین عبد المطلب، عبد المطلب بنزدیک ما و در اخبار و روایات ما و مخالفان نیز آن است که مسلمان بود. در حدیث ابرهه صبح آمد که: چون عبد المطلب بنزدیک او حاضر آمد، او گمان برد که او آمده است تا او را شفاعت کند تا از آن

۳۱. همان، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳۲. همان، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

جا برگردد، او گفت: ای ملک! من برای آن آمده‌ام که کسه‌های تو شتران من گرفته‌اند، بفرمای تا به جای باز دهند، او گفت: من پنداشتم خردی داری، من از راه دراز آمده‌ام با لشکرهای گران و با پیلان تا این خانه که شرف شماست - قدیما و حدیثا - در اوست ویران کنم. تو در شتری چند گرگن حدیث می‌کنی، گفت: چنین است، مرا با شتر خود کار است، از حدیث خانه اندیشه ندارم که: اِنَّ اللَّيْبِيَّتَ رَبَّنَا يَحْفَظُهُ، خانه را خدای هست که نگاه دارد و این نباشد الا سخن مؤمنان و موحدان، جز جاهلی نباشد ابلهی که این حدیث روایت کند، آنکه گوید: فرقی نیست در کفر میان ایشان که به خراب خانه آمده بودند و میان عبد المطلب که آن گفت. (۳: موافقت با قرآن) و اما به روایت دیگر که گفت: من بر ملت ابراهیم‌ام، آن کس که گوید گوینده این کلمت کافر باشد، کافر او باشد برای آن، که رسول ﷺ را می‌فرماید: **وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ...** و رسول می‌گوید: **اِنَّا عَلٰى مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ .** و از یوسف ﷺ - حکایت این است: **وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ اَبَائِيْ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ.**

(۴: موافقت با سیره پیامبر ﷺ) دگر آن که پیغامبر گفت: برای او استغفار می‌کنم و استغفار می‌کرد، و مسلمانان نیز در رسول نگاه کردند برای پدران مشرک خود استغفار می‌کردند تا خدای تعالی آیت فرستاد و نهی کرد. اگر این روایت درست است، استغفار رسول ﷺ برای ابوطالب - رحمة الله علیه - من ادل الدلیل علی ایمانه باشد، برای آن که، رسول ﷺ که قبله و قدوة همه عالم است در علوم دین چگونه شاید که این مایه نداند از اصول دین که برای مشرکان مصر بر کفر، استغفار نشاید کرد که او را واجب آن است که از او تیزا کند و در امت او کمتر کس این هر دو مسأله داند، این طعن بر رسول است، آنکه اگر درست شود، هم آیت را و هم روایت را، تفسیری ظاهر و تأویلی در خور است. اما روایت ممتنع نباشد که رسول ﷺ برای ابوطالب استغفار کرد. و آنان که دیدند از رسول ﷺ ایشان را ایمان ابوطالب معلوم نبود، گمان بردند که رسول ﷺ برای مشرکی استغفار می‌کند، ایشان برای مشرکان استغفار کردند، خدای تعالی آیت فرستاد و ایشان را تنبیه کرد. بر گمان بد و ظن خطا که بر رسول بردند، گفت: ندانی که پیغامبر را نباشد که برای مشرکان استغفار کند. و اما تفسیر آیت آن است که: این نهی نیست، بل نفی است چنان که گفت: **مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُتَّبِعُوْا سَجَرَها ...** و قوله: **وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ ...** و **مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ .**

و محال است گفتن که، این آیات را معنی نهی است برای آن که، انبات درخت و مرگ مقدور ما نیست، ما را از آن چگونه نهی کند و حدیث ایمان ما را به آن امر کرده‌اند نه نهی، پس این آیت ما را و آن آیات را معنی نفی باشد، یعنی نباشد و نکند و روا ندارد پیغامبر و هیچ مؤمنی که استغفار کند برای مشرکان به علت خویشی، پس از آن که روشن شده باشد که ایشان را - یعنی پیغامبر را - و مؤمنان را - که ایشان اهل دوزخ‌اند. ^{۳۳}

۷- کعب الاحبار گفت: موسی ﷺ گفت: یا رب! تو به بندگان خود نزدیکی تا با تو سر گویند؟ یا

دوری تا تو را به آواز بلند خوانند؟ حق تعالی گفت: یا موسی انا جلیس من ذکرني، من همنشین آنم که ذکر من کند، موسی گفت: بار خدایا! من بر حالاتی باشم که نخواهم که بر آن حال ذکر تو کنم، - یعنی حالت جنابت و حالت قضای حاجت - حق تعالی گفت: اذکرني على کل حال.

اما تأویل این خبر سؤال ممتنع نبود که از زبان قوم باشد، چنان که: أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ ...، و تفسیر: انا جلیس من ذکرني، مبالغت باشد در علم به احوال بندگان.^{۳۴}

۸. وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ،

بدان که آنچه قصاص جهال آوردند از وجوهی و اخباری در تفسیر این آیت از آنچه لایق نباشد به اتباع و خدم انبیاء - علیهم السلام - فضلا عنهم - که عقل و شرع مانع است از جواز آن بر ایشان، ما روا نداریم بر ایشان، چه بعضی قبیح است و بعضی منقر، کتاب خود را از آن صیانت کردیم که بس شنیع و ظاهر الفساد است.

اما آنچه از آن مجوز است، این است که در اخبار آمده است که، اوریا بن حیثان، زنی را میخواست و زن سخت بجمال بود، و داوود نود و نه زن داشت - و در شرع او روا بودی - داوود نیز خطبه کرد و او را بخواست. اهل و خویشان و اولیای زن رغبت به داوود کردند برای حرمت و مکان او از نبوت. و این در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست از او، و اگر این معنی بر خفیت و پوشیدگی رفته باشد نیز منقر نبود، از وجوهی که گفتند این قریبتر است و توبه و استغفار او از این بود. و سختتر حال او آن است که گویند ترك مندوب بود و پیغامبران ترك مندوب بسیار کنند و حدیث عشق داوود زن او ریا راه، و او را فرستادن و در پیش تابوت داشتن و قصد آن که تا او را بکشند تا او زن را با زنی کند این هم قبیح است و هم منقر و لایق حال انبیا نباشد.

کتابنامه

- اصول و قواعد فقه الحدیث، محمد حسن ربانی، قم: بوستان کتاب.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ ق.
- بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، تحقیق: میرزا محسن کوچه باغی، تهران: اعلی، اول، ۱۳۶۲ ش، ۱۴۰۴ ق.
- تفسیر روض الجنان، الشیخ ابوالفتح الرازی، تحقیق: محمد جعفر یاحقی و محمد هادی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
- تفسیر العیاشی، النضر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، تحقیق: سید هاشم رسولی

- مجلات، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية.
- التوحيد، الشيخ الصدوق، تحقيق: سيد هاشم حسيني تهراني، قم: انتشارات اسلامي، ۱۳۸۷.
- الحديث النبوي بين الرواية و الدراية، استاد جعفر سبحاني، قم: مؤسسة الامام الصادق، ۱۴۱۹ ق.
- روش شناسی تفسیر قرآن، علی اکبر بابایی، غلامعلی عزیزی کیا، مجتبی روحانی راد، زیر نظر محمود رجبی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سمت، اول، ۱۳۷۹.
- سنن ابی داود، سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر، اول، ۱۴۱۰ ق.
- علل الشرائع، الشيخ الصدوق، نجف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۶ ق.
- فقه الحديث و روشهای نقد متن، دکتر نهل غروی با همکاري کمال صحرايي، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹.
- الکافي، الشيخ الكليني، تحقيق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامية، سوم، ۱۳۸۸ ق.
- وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، دوم، ۱۴۱۴ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی